

شهیدان حجت



مهدی طالبی



تورا چنان که تویی هر نظر کجا بیند

یادداشت

قلم باید بلغزد و بنویسد و شهادت دهد که در روزگاری که به راستی نمی‌توان صاحبِ عزمی یافت بلند و صاحبِ قدمی یافت محکم، تو اراده را مرید خود و خستگی را خسته گام‌های خود کردی! و روزگار - آه این روزگار سست عهد نامروت - تاکی باید بچرخد و بچرخد و بچرخد، تا چون تو، بزرگ و عزیزی را اینچنین خاکسار به خود ببیند!

و من، که تنها تصویر مبهمی از ستارگان آسمان سرزمینم - مثل بهشتی و رجائی - در ذهن ساخته بودم و خود آنان را حتی اندکی ندیده بودم؛ اما تو را به خوبی و به وضوح یادم هست! آن صبح غم‌آلود پاییزی که از بالای سر امام رئوف عبور می‌کردم و تو را می‌دیدم که بی‌تکلف در جوار ایشان آرام ایستاده‌ای، اشک می‌ریزی و زمزمه می‌کنی، نمی‌دانستم که در حال بستن پیمانی ابدی هستی.

پیمانی که به این سادگی نخواهد گسست! و یا آن روز که در میان هیاهوی باد و شلوغی‌ها، خم شدی و دست آن پیرمرد روستایی را بوسیدی تا به همگان بنمایانی که خادمِ امام رئوف، همهٔ وجود خود را برای این مردم خواهد داد و پای این عهد خواهد ماند تا همانند ایشان به مقام رضا برسد و هر منصفی از او راضی باشد.

و بعدها - امروز - که ایام ولادت همان امام رئوف است، چشمانم به چشمان مردمان سرزمینم گره خورده و بُهت، حسرت و بی‌تابی آنان را از نبود تو می‌بینم، بیش‌تر به این می‌اندیشم چگونه عهدی بود این عهد دیرین، که حضرتش چون تویی را از کنار خود روانه ساخت، خادم مردم کرد و در موعدهش به سوی خود برگرداند!

من هنوز به این می‌اندیشم که چگونه باید راه و رسم بستن چنین عهدی را از تو آموخت تا صد نه، بلکه هزاران شبیه تو را، برای اعتلای کلمه الله در این سرزمین پروراند تا جای خالی تو را پر کنند؛ و شک ندارم چنین خواهد شد سید ابراهیم!





مهمان فردوسی یگانه زارع

چندسال از آمدنتان به دانشگاه فردوسی مشهد می‌گذرد. در مناسبت‌هایی به ما سرزده بودید. دغدغه‌تان چه بود که همه جا می‌رفتید و به همه قشر سر می‌زدید؟ به فکر دانشجویان بودید و تامین رفاه‌شان، به فکر مردم بودید و تامین معیشت‌شان، به فکر خوابگاه‌ها بودید و تامین آرام‌شان، به فکر همه بودید جز خودتان!

از مالیات آستان قدس گفتید و تقدیر مسئولین مالیاتی؛ زمانی که خیلی‌ها از مالیات فرار می‌کردند و به راه و روش‌های بسیاری برای فرار از مالیات متوسل می‌شدند، شما نه تنها مالیات را پرداخت کردید بلکه بر آن تاکید داشتید. آن روزها بسیاری از مسئولین دانشجویان و زوج‌های خوابگاهی را فراموش کرده بودند؛ شما آستان قدس را برای ساخت

خوابگاه و مجموعه‌های دانشجویی و اسکان زائران دانشجویان پای کار آوردید. از آن جلسه صمیمانه اما جدی سخن بگویم، آن جلسه فرمایشی نبود. برخی از ما دانشجویان منتقد بودیم و برخی معترض! حتی دانشجویان معترض هم به سعه صدر شما گواهی دادند. جوانان برای شما اولویت داشتند و این از اقدامات شما و آمدن شما میان ما معلوم بود. چه آن روزهایی که در

آستان مقدس علی‌بن موسی‌الرضا (ع) خدمت می‌کردید و چه روزهایی که رئیس جمهور مردم ایران شدید. شما بودید که جوانان را پای کار آوردید و از بازنشستگان مشاوره می‌گرفتید. ایران عزیز به وجود انسان‌هایی مانند شما نیاز دارد. عزیز خستگی‌ناپذیر! پادمان نخواهد رفت که راهتان را بدون خستگی ادامه دهیم.

روایتی کوتاه از یک دیدار صمیمانه

امیرحسین سالاری | نماینده انجمن‌های علمی دانشگاه فردوسی

۱۷ فروردین ماه سال ۱۴۰۳ مصادف با ۲۵ امین روز از ماه مبارک رمضان، به عنوان نماینده انجمن‌های علمی دانشجویی دانشگاه، فرصت بیان مطالبات در دیدار ریاست جمهوری با تشکل‌ها و فعالان دانشجویی، برای اینجانب فراهم شد. جلسه‌ای که پویایی، مطالبه‌گری و صراحت بیان در آن همانند فعالیت‌های دانشجویی بود. سهم اعظم از زمان جلسه به بیان دغدغه‌ها و چالش‌های تشکل‌ها، انجمن‌های علمی و سایر مجموعه‌های دانشجویی اختصاص یافت. رئیس جمهور نکات، طرح‌ها و پیشنهادات دانشجویان را تا آخرین نفر، صبورانه شنیدند.

در پایان ایشان ضمن پاسخ به بعضی از سوالات مطرح شده، آمادگی دولت خود را به حضور نخبگان، فعالان دانشجویی و جوانان، برای ارائه راه حل و پیشنهادات در خصوص چالش‌های کشورمان، اعلام کردند. علیرغم اعلام رسمی پایان جلسه، ایشان همچنان در حین مسیر، صحبت‌های

دانشجویان را پذیرا بودند. مطابق برنامه ریزی انجام شده، دانشجویان بعد از اتمام گفتگو و جلسه، برای اقامه نماز مغرب و عشا، به سمت مسجد نهاد ریاست جمهوری راهی شدند. صفوف نماز به امامت حجت الاسلام رستمی، تشکیل شد. من در صف دوم، در حین قامت بستن بودم که رئیس جمهور به صف دانشجویان و کنار بنده، بدون محافظ و تشریفات، اضافه شدند که انتظار نمی‌رفت. بین نماز مغرب و عشا، ایشان صمیمانه و بدون تکلف به گفتگو و احوال‌پرسی با دانشجویان پرداختند. در این دیدار، در دسترس بودن، شنیدن بردبارانه انتقادات و پیشنهادات فعالان دانشجویی، حضور فروتنانه و عاری از اصول رایج حفاظتی و تشریفات برای یک مقام ارشد اجرایی کشور، از نکات قابل توجه حضرت آیت الله رئیسی، رئیس جمهور شهید کشورمان بود. با آرزوی صبر برای بازماندگان این سانحه، امیدوارم خرد و راستی در جای جای عالم بر صدر نشیند

شَهِیدِ حِجَّتِ



مفتخر شدیم از آشنایی‌ات علیرضا نورعلی‌پور

پرزد از قفس دل هوایی‌ات
شادی‌ای کبوتر از رهایی‌ات

حاليا به سوی خانه خوانده‌است
هاتف از حریم کبریایی‌ات

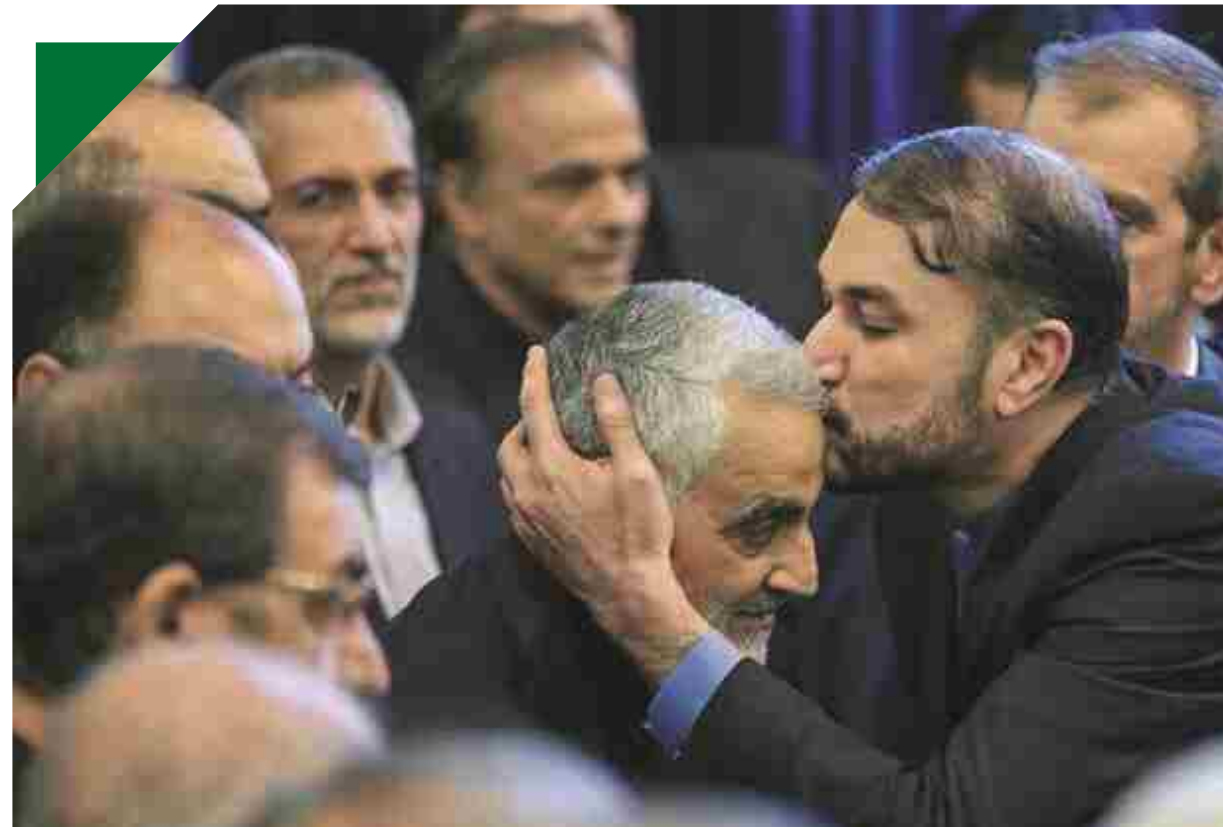
می‌روی به دیدن امام خویش
بالباس خادم‌الرضایی‌ات

ای شهید راه کوشش و تلاش
همترازی است با رجایی‌ات

خوش سفر کن ای به وصل آشنا
مفتخر شدیم از آشنایی‌ات



قد رعنا امیررضا زهرایی



این بار، از اول مجلس شهدا را چیدند نمی دانم اولین بار که از نزدیک دیدمت محو کدام ویژگی ات شدم. قد بلند و آراستگی ظاهری ات از یک طرف و پرستیژ و شخصیتت از طرف دیگر جذابیت می کرد. اما آن چیزی که تو را متمایز می کرد خاکی بودن تو بود. هفت سال پیش موقع نماز جماعت در نمازخانه نمایشگاه کتاب تهران، اتفاقی کنار او نشستم. آن موقع سال اول دبیرستان بودم و عاشق رشته علوم سیاسی. تا کسی را می دیدم که اطرافش آدم زیاد است یا پیراهن یقه دیپلمات به تن دارد به حرف می گرفتم تا برای من از خوبی ها و بدی های مسیر سیاست بگوید. بعد از ذکر تسبیحات حضرت زهرا (س) رو به من کرد و دست داد و با مهربانی گفت: قبول باشه جوان. آن لحظه دیدم چه چشمان نجیبی دارد. حرفی که می خواستم بزنم را چند بار مزه مزه کردم و گفتم: ببخشید آقا شما بادیگارد هستید؟ لبخند ملیحی زد و گفت: چطور پسرم؟ گفتم آخه خیلی خوشتیپ هستید! لبخندش بیش تر شد و گفت: «اولا خوشتیپ خودتی! دوما اینکه من دیپلمات هستم و در وزارت خارجه کار می کنم.» چشمانم درشت شد و گفتم: «عه چه جالب منم به سیاست خارجه علاقه دارم می تونم چند تا سوال بپرسم؟» آن روز نیم ساعت برای یک بچه پانزده ساله وقت گذاشتی و صحبت کردی. در عین حال که متانت و ادب از کلامت جاری می شد، زبان بدنت نیز به شیواترین شکل ممکن مطلب را ارائه می کرد. موقع خداحافظی پرسیدم: «راستی اسمتان چیست؟» حسین هستم. - فامیلتان را نمی گوئید؟ - امیرعبداللّهیان.

آن روز در ذهن و قلبم این اسم و فامیل حک شد. «حسین امیرعبداللّهیان». الگویم را در زندگی پیدا کرده بودم. صفحه طرفداری برای او راه انداخته بودم. سعی می کردم هر روز خودم را بیش تر شبیه او کنم. به قول خودش افتخار او این بود که با حاج قاسم رفاقتی صمیمی داشته است. از حاج قاسم یاد گرفته بود تا مشکل مردم حل نشده از امکانات استفاده نکنند. به همین علت بود که حاجی نشده بود. می گفت تا زمانی که مشکل حج مردم ایران حل نشده من دلم راضی نیست حاجی شوم. بین مردم متواضع بود اما مانند حاج قاسم جلوی دشمنان هیبت داشت. روزی که در نشست بغداد به عمد نماینده ایران را در ردیف دوم گذاشته بودند، با صلابت خود را به ردیف اول رساند و سینه سپر کرده ایستاد. با اینکه از لحاظ دیپلماتیک کار درستی انجام نداده بود اما کسی جرأت نکرد چپ نگاهش کند. وقتی هم از او علت این کار را پرسیدند گفت: «جایگاه ایران ردیف اول است.»

در همه جای دنیا به عنوان نماینده ایران شناخته می شد. رگ غیرتش اجازه نمی داد جلوی دوربین ها گریه کند. زمانی که از شهدا به خصوص حاج قاسم صحبت می کرد چشمانش سرخ و پراشک می شد اما آنقدر پلک می زد و نفس عمیق می کشید تا قطره اشکش جاری نشود. این اخلاقش را یاد گرفته بودم. دو روز از خبر شهادت او گذشته بود و من قطره های هم اشک نریخته بودم، تا زمانی که تابوتش را دیدم. آخر آن قد رعنا کجا رفته بود؟ شنیدم که نصف صورتت سوخته است. می خواستم از باران گلایه کنم اما پادم آمد گلستان شدن آتش بر فرزندان زهرا (س) روا نیست. نشانه فرزندان حضرت زهرا (س) مردن در آتش است. به پهنای صورت گریه می کردم. نه برای تو بلکه برای خودم. خوشحال بودم از اینکه منتخب ما را خدا هم انتخاب کرده است اما دلم برای تنگ می شود. افراد داخل آن بالگرد عاشقان خدمت بودند نه شیفتگان قدرت. یک ایران برای شما «اللهم انا لا نعلم منهم الا خیرا» خواهند خواند. به قول حاج قاسم شرط شهید شدن، شهید بودن است که شمار رعایت کردید. ویژگی همه شما شهدا این بود که ولایت پذیر بودید. هزار قاسم سلیمانی و ابراهیم رئیسی و حسین امیرعبداللّهیان فدای یک تار موی سید علی خامنه ای عزیز. به قول شاعر سر خم می سلامت شکنند اگر سبویی...

آقای امیرعبداللّهیان، اولین وزیر امور خارجه شهید ایران، زودتر از آن رفتی و نشد که بگویم با موی سفید هم جذابی. دیگر قلمم توان ندارد از تو بنویسد؛ الباقی در خاطره ها باقی خواهند ماند. قول می دهم روزی در حرم عبدالعظیم حسنی، سر مزارت بیایم و دوباره ببینمت. اگر هم چشمانم پراز اشک شد پشت هم پلک می زنی و نفس عمیق می کشم تا قطره اشکم را نبینی دیپلمات با غیرت ایرانی! برای همیشه، الگوی ما خواهی بود. سرباز وطن، مثل حاج قاسم!

از جنس مردم صالحه راهداری

به مناسبت شهادت و از دست دادن ۸ نفر از جل سیاسی و شجاع مردان حادثه دلخراش سقوط بالگرد، خبرگزاری های مختلف به باز نشر از زندگینامه و دستاوردهای شهیدان در راه خدمت پرداخته اند. در لابه لای این خبرها، یک عکس از امام جمعه تبریز در مترو شهر و ایرال و بیش از همه مورد توجه قرار گرفت. آیت الله سید محمدعلی آل هاشم، فرزند سید محمدتقی، زاده ۱۳۴۱ در تبریز کسی بود که به حکم رهبری از سال ۱۳۹۶ به عنوان نماینده ولی فقیه و امام جمعه تبریز خدمت و فعالیت کرد. قطعاً مردمان تبریز بهتر به خاطر دارند، امام جمعه ای را که برای از بین بردن فاصله بین مردم و مسئولین، دستور برداشتن نرده های مصلی را صادر کرد، مردی را که برای حمایت از تیم محبوب فوتبال آذری ها به استادیوم می رفت، عالمی را که کارش رسیدگی به بیمارستان، کسبه بازار، مجروحان جنگ، بهزیستی ها و حاشیه شهر تبریز بود، بزرگ مردی که فارغ از مقام و منسبش به مساجد محلات مختلف می رفت و بی ادعا پشت سر پیش نمازان مسجد، نماز را اقامه می کرد.

این ها تنها بخشی از دریای کرامات و تواضع سید محمدعلی است؛ بخش اندکی که ما از آن مطلع هستیم و در رسانه ها به تصویر کشیده شده است؛ بی شک تاثیر گذاری این عالم فقیه را نمی توان به واژگان محدود کرد و آن چه باقی است در حافظه مردن تبریز است. با خودم فکر می کنم چه زیبا به سخن رهبری در حکم انتصابش عمل کرد که فرمود: «از جناب عالی انتظار می رود که با سلوک صمیمانه و تلاش خردمندانه با آن مردم مؤمن و پرانگیزه و شجاع که گام های بلندشان در مجاهدت های بزرگ در همه ی دوران ها، کم نظیر است به ویژه با قشر جوان انقلابی و پر شور، جایگاه معتبر امامت جمعه را بیش از پیش در خدمت پیشرفت های فکری و عملی انقلاب قرار دهید.»

این روزها تبریز در غم فرزندان شایسته از دست داده خود به ماتم نشسته است و سخت داغدار است و سیاه پوش؛ سیاه پوش بزرگ مردی که پدر وصیت کرده بود نماز میت را برایش بخواند و حال پدر باید برای پسر این مهم را انجام دهد و سیاه پوش فرزند دیگرش، مالک! مالک رحمتی، جوان ترین استاندار دهه شصتی دولت سیزدهم. از ویژگی های بارز و برجسته ای که در خصوص این استاندار جوان بر سر زبان هاست، تسریع در کارها و منتظر نماندن برای پاسخ و مساعدت از سمت بالادستی هاست و به اتمام رساندن پروژه های نیمه تمام مسئولین پیشین. شاید بتوان به وجه اشتراک این دو فرزند آذربایجان این گونه اشاره کرد: مردانی دارای پست و مقام اما از جنس مردم.

نایب
برای



شهید

۳ خرداد ۱۴۰۳
ویژه نامه نخست

صاحب امتیاز:
خانه نشریات دانشگاه فردوسی مشهد
نشریات همکار:
پناه، پویش، صراط سعد، قلم، مکت، میدان علوم و باشگاه خبرنگاران دانشگاه فردوسی
طراحی، صفحه آرایی و چاپ:
گروه رسانه‌ای نیم نگاه

۴

sanad.um.ac.ir



خادمان گمنام نویسنده گمنام

حادثه دردناک و شوکه آور سقوط هلیکوپتر رئیس جمهور و تیم همراه این روزها قلب هر انسان آزاده‌ای را فشرده و به درد آورده است. بی شک نام و تصاویری که شما این روزها بیش از هرکسی دیگر با آن رو به رو می‌شوید، چهار فرد مهم و تاثیرگذار از جمله رئیس محترم جمهور، وزیر محترم امور خارجه، امام جمعه معزز و استاندار محترم تبریز است؛ اما دو گروه کادر پرواز و تیم حفاظت رئیس جمهور کم‌تر کسانی بودند که سخنی از آنان در این بین به زبان آمده است. مطمئنا پرواز با تجهیزات قدیمی و در شرایط تحریم، آن هم با بالگردهایی که به دلیل پیچیدگی در ساختار، پرواز در ارتفاعات و سرعت پایین و به تبع آن احتمال لحظه‌ای بروز سانحه و گاهی سقوط در آن وجود دارد، نیاز به تخصص، مهارت و ایمانی

راسخ دارد؛ ایمانی برخاسته از میهن پرستی، ایمانی از جنس شیروودی ها، لشکری ها و بابایی ها برای آنکه کار مردم لحظه‌ای روی زمین نماند. برای اهتزاز پرچم و برای عزت ایران. بعد از دلیر مردان تیم پرواز، حال نوبت به افرادی می‌رسد با دل‌های معتقد و بزرگ که خود را برای هر لحظه فدا شدن، آماده کرده‌اند حفاظت نه از یک فرد بلکه حفاظت از یک اعتقاد، آرمان و میهن. حتی اگر ضمانت، جان باشد. باید به خاطر داشت فرقی نمی‌کند در جای زمان ایستادیم، جغرافیا نیز مهم نیست تاریخ گویای همه چیز است. اسامی شهیدان تیم پرواز و امنیت این سانحه جانسوز را به خاطر بسپارید. خلبان محسن دریانوش، خلبان سیدناصر صطفوی، خلبان بهروز قدیمی، سردار سید مهدی موسوی

فائزه روشندل

دلدنوشته

شهید آیت‌الله ابراهیم رئیسی... واژه واژه سنگین... واژه واژه غریب... واژه واژه مظلومیت... نامزد منتخب ریاست جمهوری، آیت‌الله سید ابراهیم رئیسی، سلام علیکم! اینجانب جوان داغدار له شده‌ی بریده، عرضی داشتم خدمتتان به اندازه‌ی سه سال خدمت شما و سه سال بی‌مهری ما؛ عرضم به خدمت جنابعالی که در این دو دهه و چندی از گذر عمرمان هر بلایی را به چشم، دیده و ده‌ها بزرگ عزیزتر از جانمان را از دست داده‌ایم! لیک گویا قلب آدمی خو نمیگردد به داغ... هر مرتبه ظرفی دلمان بر زمین می‌افتاد و صدای شکستنش تا چند همسایه آن طرف‌تر هم می‌رفت... تا چشم بر سپیده‌ی ۳۱ اردیبهشت باز کردیم و خیره‌ی نوار مشکی، شکستیم مجدد با نوای انا لله و انا الیه راجعون... عرض کردم که آدمیزاد خون نمی‌گیرد با داغ از دست دادن؟! داغ روی داغ، چنان می‌کند که میان گرمای آفتاب صبح اردیبهشت، سوز سرمای دی بر جانت نشیند و بیخ بزنی رو به روی قاب مشکی نفرین شده‌ی خبر هشت صبح. آقا سید! به ما گفته بودند فرود سخت داشتید، گفته بودند نگران نباشید، گفته بودند بی‌خبری نشان از خوش خبریست. امروز اما خبر رسید که فرود نه، صعودی داشتید از جنس آسمان؛ خبر رسید که اینبار بنا بر گلستان کردن آتش بر ابراهیم نبوده؛ بنا به ترک مسئولیت نبود، سید خدا، بنا به رفتن نبود...! بنا نبود که آلام موبایل هایمان شود نوای انا لله و انا الیه راجعون، بنا به رفتن نبوده؛ باید داغ خود دیکته کنیم! داغ چشمان مادرها را! یا داغ از دست دادن خدمتگزار مخلص و صمیمی و مردمی را... جای این رفتن‌های ناگهانی می‌سوزد بر قلب‌هایمان و درد جای دارد در چشم‌هایمان؛ لیکن گله‌ای نیست، خاک ایران کفن است برای مقلدان خمینی؛

زینب فضائی

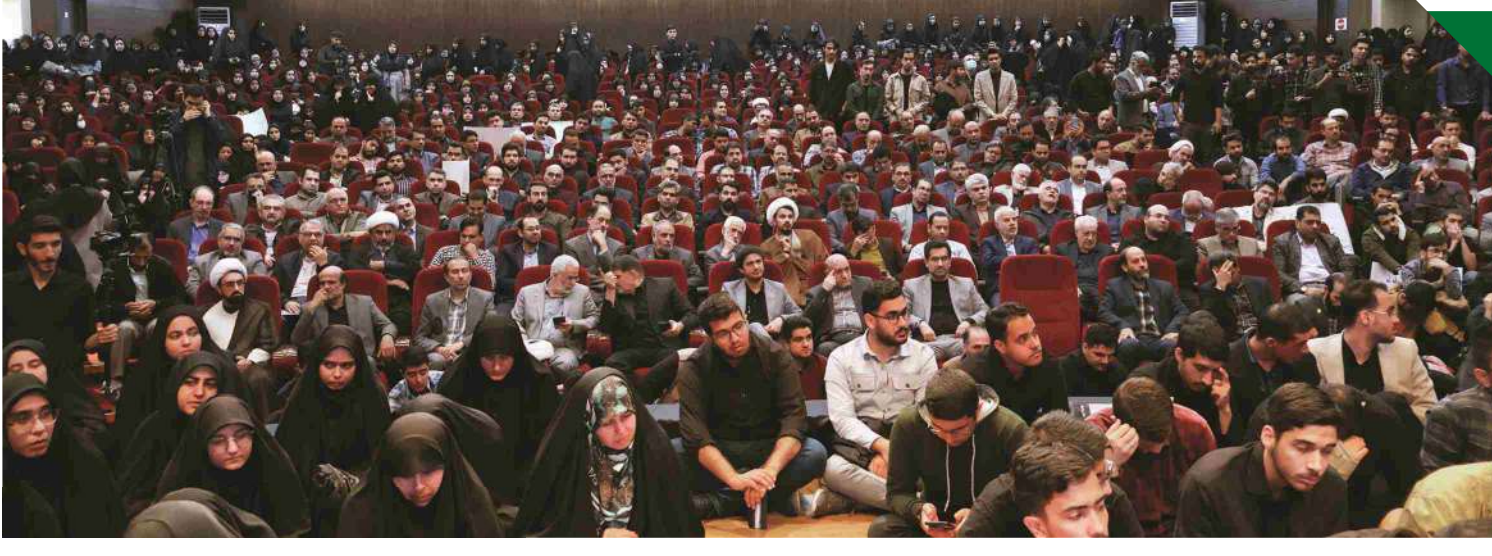
دلدنوشته

باز چشمانم گره خورد به قطره‌های اشکی که از چشم پدرم غلت میزد روی گونه‌اش و من، باز آب سردی درون قلبم ریخته شد؛ و این گریه‌ی پدر یعنی باز اتفاقی در همین حوالی، برای از دست دادن بزرگ مردی رخ داده و او چنین اشک می‌ریزد و دست بر پیشانی می‌گذارد و آرام با حق می‌لرزد. خط نگاهش را گرفته‌م و چشم دوختم به اخبار فوری زیرنویس شده: (انا لله و انا الیه راجعون، خادم الرضا، خادم جمهوری ایران، آیت‌الله دکتر سید ابراهیم رئیسی، رئیس جمهوری اسلامی ایران، در راه خدمت به مردم به درجه رفیع شهادت رسید) و فرو شکستم؛ گویی می‌خواستم روحم را بالا بیاورم از این خبر شوکه کننده و ناغافل! و جگرم سوخت از این واقعه آن هم در پی یادآوری حرف‌ها و طعنه‌هایی که به ناحق به او برچسب می‌زدند، چه بسا که روز ولادت امام رضا (ع) به شهادت رسیدند و دیدیم آقا چقدر خوب از او دفاع کرد و ان‌الله یدافع عن الذین آمنوا. رئیسی عزیز، سهم تو هم آخر شهادت شد، و حق است بگویم با بوسه‌ی حاج قاسم بر پیشانی‌ات، پیشانی هرکسی بوسیدنی نیست! از گریه‌هایت بر پیکر حاج قاسم خوب معلوم بود دل و روح را در آن تابوت و بر پیکر مطهرش جا گذاشتی تا وقت موعود که به او بیبوندی. خدا حافظ شهدای خدمت؛ خدا حافظ سید محرومان، خدا حافظ شهید حسین امیرعبداللهیان، صدای کودکان غزه... و چقدر این متن از کتاب دل‌سوز، نوشته‌ی سید مصطفی موسوی وصف این واقعه بود: (وقتی می‌خندد چهره‌اش شهدایی‌تر می‌شود. ابراهیم از آن‌هایی است که حس می‌کنی بالاخره یک روز ناغافل از این دنیا می‌رود. از آن رفتن‌های جگرسوزی که هیچ‌کس نمی‌تواند به هر نوعی جایش را پر کند! درست است که هر کدام مان یک روز باید جمع کنیم و برویم اما با خودم فکر می‌کنم همیشه آدم‌های خوب زود می‌میرند، یا شاید بهتر باشد بگویم خوب‌ها هر وقت که بمیرند زود است...)

تاریخ شهادت می‌دهد اگر داغ دل بود ما دیده‌ایم و اگر خون دل بود ما خورده‌ایم و اگر دل دلیل است آورده‌ایم و اگر داغ شرط است ما برده‌ایم. ولی هنوز مملکت کار روی زمین مانده دارد. سوگواری‌ها که تمام شد باید یاغی بگویم و بدویم و راه شهدای خدمت را ادامه دهیم با انتخاب درست.



دانشگاه درسوگ
شهید جمهور
و شهدای خدمت



به آدرس funjc و یا از آدرس مذکور به این پورتال آخرین مهلت شرکت خردادماه خواهد بود در پایان پویش از برترت عمل خواهد آمد.

علاقه‌مندان و شرکت‌کنندگان در «مراسم وداع با بیکر مطهر شهدای خدمت» می‌توانند عکس‌ها و روایت‌های خود از این مراسم را همراه با تک جمله‌ای درباره‌ی نقش #خادم‌الرضا و همراهانشان در صفحه اینستاگرام خود استوری کرده و یا منشن کردن صفحه باشگاه خبرنگاران دانشگاه فردوسی مشهد

پویش سه درهشت